

سلامان و اِسال دکتر امین

به چارده روایت بود دلنشین

دکتر مصطفی شهرام

لذا حکیم دانادل و باتدبیر با خود اندیشید تا با تلقیح مصنوعی در خارج از زهدان زن، به پرورش کودکی از نطفه‌ی پادشاه اقدام کند. حکیم در هنگامه‌ی شادی آور و زمانی سعادت‌بار، از شیرابه‌ی منی پادشاه بگرفت و بر بوته‌ی گیاه (مردم‌گیاه) یا مهرگیاه گذاشت و آن بوته را در فضایی آکنده از رشد و نمو قرار داد، و سرانجام نوزاد پسری تندرست و سالم و برازنده برای پادشاه به ارمغان آورد. نوزاد را سلامان نام نهادند و برای رشد و نمو و شیردادن، دایه‌ی برای او گرفتند به نام اِسال ۱۸ ساله، بلندقامت، خوش‌روی، گیسولند، سیه‌چشم و زیباسخن و پادشاه بنا به درخواست حکیم روشن ضمیر و این پیروزی بزرگ، اهرام مصر را به‌پا ساخت تا از باد و باران در امان بماند.

اِسال زیباروی، سلامان را از پستان خود شیر می‌نوشانید و بر طراوت نوزاد و تکامل جسمانی و عقلانی او می‌افزود و با دقت و ظرافت وظیفه‌ی نیکوی خود را به‌عمل می‌آورد.

سرانجام دوران از شیربازگرفتن سلامان در رسید و پادشاه او را از دایه جدا کرد! اما سلامان بی‌قرار و بی‌تاب دایه‌اش، اِسال را طلب می‌نمود. لذا، پادشاه مقرر کرد تا هنگام سن بلوغ اِسال یاری‌ده سلامان باشد. اما آرام‌آرام این علقه مبدل به عشق مجازی شد و سلامان از درگاه پدر دوری جست و به‌علت میل شهوانی به دایه‌ی خود اِسال روی آورد.

پادشاه، سلامان را پند داد و شگرد زنان را برای او بازگو نمود و اشاره کرد بر نیروی شهوانی بند بگذار و شکبیا باش تا خود را به اوج اندیشه‌های نورانی و عرفانی برسانی. تا من همسری طنز از جهان ملکوت و خرد برای تو خواستگاری کنم.

ولی چون سلامان سخنان پدر را در خلوت به اِسال بازگو کرد، اِسال به او پاسخ داد: فریب این گفته‌ها را مخور، دم را غنیمت دان و به پادشاه بگو عشق ما پاینده و ناگسستی ست.

به این ترتیب پادشاه اراده کرد، تا اِسال این دایه‌ی نابکار را سر به نیست کند، ولی بزرگان با در نظرگرفتن اصل مکافات و انتقام او را منع کردند. و این خبر موجب فرار سلامان و اِسال شد و به آن سوی دریای باختر گریختند!...

و پادشاه با نی‌لیک جادوی خود (جام‌جهان‌نما) آن‌ها را در اوج پریشانی یافت و به آن‌ها ترحم کرد، ولی عشق مجاز آن دو، شاه را

□ افلاطون حکیم، از سفر دریایی خود به یونان بازگشته بود، و از این‌که نتوانسته بود به هفت لوح زرین در اهرام مصر، دست یابد اندیشناک و خسته به‌نظر می‌رسید. و چون ارسطو به دیدار او شتافت، افلاطون فرمود: پادشاهان مصر، به من اجازه‌ی نیش گور ندادند، تا هفت لوح زرین داستان زندگی سلامان و اِسال و طلسمات هفت ستاره را، بر هفت لوح زرین دیگر به‌دست آورم، موقعیت خاصی اگر به‌وجود آمد، به کشف آن‌ها بپرداز...

ارسطو، سفارش افلاطون خردمند و دانادل را به‌دل گرفت و چون اسکندر گجسته‌ی مقدونی به مصر سپاه آورد، با او همراه شد و بنا بر دستور افلاطون، ارسطو اهرام مصر را بازگشود و داستان سلامان و اِسال را، از لوح زرین بیرون آورد و دیگر بار دریچه‌ی اهرام را از نو بست...

خلاصه‌ی این داستان با گزارش جناب پروفیسور دکتر سیدحسین امین، از متن عربی نگارش حنین به اسحاق از یونانی بدین‌قرار است: هنوز طوفان آتش برنیامده بود، که شاهنشاهی دانادل با اِشراف به طلسمات به‌نام هرمانوس (هرمس) بر دیار مصر، یونان، رم و دریای مدیترانه حکومت می‌راند، این پادشاه، همان است که اهرام مصر را به‌پا داشته است.

این پادشاه پیری ریاضت‌کش به‌نام «اقلی قولاس» را به استادی قبول کرده بود، و این پیر در غاری می‌زیست و هر چهل روز، روزه‌ی خود را با برگ گیاهی می‌گشود و عمری طولانی داشت (۳۰۰ سال یا ۳۰۰۰ سال)

پادشاه هرمانوس، دانش تسخیر و طلسمات را از این پیر فرا گرفت و با راهنمایی و تعلیمات این حکیم، کشورهای آباد جهان آن روز را فتح کرد و به همه‌ی امیدها و خواسته‌های خود جامه‌ی عمل پوشاند، اما غمگین و افسرده‌خاطر بود که پس از خود جانشینی ندارد تا سرزمین بزرگ او را در امنیت، آزادی، سعادت و رفاه مردم به پیش ببرد.

لذا هرمانوس مشکل خود را با حکیم اقلی قولاس چنین در میان گذاشت: همان‌گونه که می‌دانی من معاشرت با زنان را مکروه می‌دانم و علاقه‌ی به زناشویی و هم‌بستری با آنان را ندارم و از سوی دیگر وارث شایسته‌ی وجود ندارد تا ممالک مرا بعد از من اداره کند و آسایش و آزادی عمومی و نان شب و جایگاه خوب آن‌ها را فراهم آورد...

برانگیخت تا به شکنجه‌ی روحی آن دو را بیازارد.

لذا، سلمان و ایسال خود را به طوفان دریا و امواج سهمگین سپردند و پادشاه با نیروی سحر سلمان را نجات داد و ایسال غرق شد.

سلمان در غم غرق شدن ایسال چون دیوانگان، مضطرب و ناآرام بود و... و پادشاه برای نجات او به حکیم اقلی کولاس روی آورد و حکیم سلمان را به غار ساریقون برد و به او گفت: اگر می‌خواهی ایسال زنده شود به شرایط من دل بند. از فرامین من پیروی کن، هفته‌ی یک نوبت افطار کن، در همه‌ی عمر فقط به ایسال عشق بورز. پس از چهل روز چهره‌ی زهره در نظر سلمان جلوه‌گری نمود و به حکیم گفت: از ایسال و وصل او دل گسسته‌ام و تنها به زهره‌ی مه‌روی مهرویان و زیبایی زیبایان دل و جان بسته‌ام و خواهان اویم...

حکیم روحانیت فلکی زهره را در اختیار سلمان گذاشت و سلمان به کمال عقلی رسید و از پی پدر به پادشاهی نشست، و فرمان داد تا این داستان را بر هفت لوح زرین بنگارند و دعاهای هفت ستاره را نیز بر هفت لوح زرین دیگر بنویسند، و آن‌ها را بر بالین آرامگاه پدرش در اهرام مصر مدفون کنند.

از پی توفان آتش و توفان آب، قرن‌ها بعد افلاطون به وجود آن طلسمات پی برد و نتوانست به آن‌ها دست بیابد و کشف آن‌ها را به ارسطو سفارش فرمود و ارسطو به همراه لشگرکشی اسکندر گجسته به مصر به آن‌ها دست‌رسی پیدا کرد و سپس دریچه‌ی اهرام را دیگرباره مسدود کرد، و این است آخرین سخن سلمان در این الواح: «دانش و پادشاهی را از عقل کامل بیاب که موجودات ناقص تو را به چیزهای ناقص می‌رسانند».

با توجه به گزارش استادانه‌ی جناب پروفیسور سیدحسین امین در متن کتاب **سلمان و ایسال**، سلمان و ایسال حکایتی رمزی، فلسفی، عاشقانه و پُرکشش است.

از فرهنگ یونان زمین به قلمرو تمدن و فرهنگ پُرشکوه ایرانیان راه گشوده است. سلمان و ایسال با چهارده روایت از منابع گوناگون ذهن خواننده را متوجه اهمیت داستان می‌کند.

این داستان در ازمنه‌ی کهن، به‌وسیله‌ی یکی از خردمندان دانشگاه جندی‌شاپور از یونانی به عربی ترجمه شده و اینک به‌وسیله‌ی فرزانه‌ی خردمند جناب پروفیسور امین از عربی به فارسی برگردانیده شده است آن‌هم با نثری روان، شیرین، جملات کوتاه و قابل فهم و... ابن‌سینا از سلمان و ایسال یونانی داستانی مستقل و رمزی خاص به‌وجود آورده است که خواجه‌نصیر طوسی پس از یافتن آن را نقل نموده است. آن قصه را ابن‌سینا در کنار داستان حی بن یقظان نوشته است و در داستان اخیر، به نظام حقوقی جامعه هم اشاراتی دارد. جامی براساس سلمان و ایسال یونانی داستان را به‌صورت مثنوی و با

نمادهای عرفانی سروده است و به آن جلوه‌های باشکوهی داده و نتایج اخلاقی گرفته است.

این داستان، دارای پایگاه‌های فلسفی، اخلاقی، عرفانی، پزشکی و زیست‌شناسی است و به دانش جدید (شبیه‌سازی انسان) در چندین هزار سال قبل تکیه نموده است که در خور مطالعه و بررسی برای خوانندگان عزیز و خوش ذوق ماهنامه‌ی وزین **حافظ** است.

ابن طفیل، قطب‌الدین اشکوری، محمود رنایی، حضرت امین‌الشریعه، صاحب‌الفصول و... نیز به این داستان با روش‌های خاص خویش اشاره نموده‌اند.

در بخش هفدهم کتاب، نکات برجسته‌ی داستان از سوی پروفیسور امین مورد بررسی قرار گرفته است. نکاتی علمی درباره‌ی همانندسازی، انتحار، ساختن اهرام مصر، توفان آتش، توفان آب، عمر دراز، حدود و قیود (یا آزادی) ارتباطات جنسی، رفتن در آتش به‌قول جامی و یا فرو غلتیدن در دریا به‌قول حنین بن اسحاق، ریاضت و غارنشینی، همت، اصل مکافات روزگار، پرهیز از خون‌ریزی و شکنجه، تطابق عالم و انسان مورد دقت قرار گرفته است.

به این ترتیب سلمان و ایسال دارای ارزش‌های ادبی، فلسفی، عرفانی، کلامی و دینی است و داستان رمزی و تمثیلی است و خواننده را با حقایقی از جهان دیروز آشنا می‌کند که با مطالعه‌ی آرام و دقیق به اسرار نهفته در داستان پی می‌برد.

این نکته را باید بدانیم که سلمان و ایسال ریشه‌ی یونانی دارد، حنین بن اسحاق، ابن‌سینا، خواجه نصیر طوسی، عبدالرحمن جامی، خواجه علی (عبدی بیگ شیرازی - نویدی)، میرزا محمود رنایی اصفهانی، عبدالرحیم

صاحب‌الفصولی، حضرت امین‌الشریعه (با مثنوی کوتاه، گویا و دل‌چسب)، اشکوری، ابن‌طفیل و... در آثار خود این داستان را نگاشته‌اند و از همه بهتر و عالی‌تر سلمان و ایسال جناب آقای پروفیسور سیدحسین امین است که تأثیری چشم‌گیر در معرفی این داستان داشته است و از جمله موجب شد که در شب پنجم تیر ماه ۱۳۸۵ این داستان از کانال چهار سیما با زیرنویسی پخش شود. هم‌چنین در مرداد ماه ۱۳۸۵ نمایش‌نامه‌ی آن به کارگردانی آقای مهدی شمسایی در تهران در تئاتر پارک دانشجو به اجرا گذاشته شد که شبیه داستان شیخ صنعان از همین کارگردان مورد اقبال قرار گرفت. لذا این‌جانب صمیمانه خوانندگان گران‌قدر و عزیز شاه‌نامه‌های معاصر، **ماهنامه‌ی حافظ**، را به مطالعه، خواندن و بررسی آن دعوت می‌نمایم. ■

منابع

کتاب **سلمان و ایسال در چهارده روایت**، پژوهش و نگارش پروفیسور سیدحسین امین، تهران، دایرة‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۴.

